

از سینما نباید انتظار آموزش روانکاوی داشت

سینمای هیچکاک از منظر روانکاوانه در گفت‌وگو با محمد صنعتی

حسین سخاخور

تاریخی، مانند جنگ‌های جهانی اول و دوم که به فیلم کشیده می‌شوند با واقعیت تاریخی، مطابقت ندارند. اگر قرار بود غیر از این هم باشد، ما فقط باید به سینمای مستند اکتفا می‌کردیم. حتی در کارهای مستند هم نباید توقع داشته باشیم که عین واقعیت بیرونی را ببینیم. آن فیلم تاریخی و یا مستند، روایت سازنده آن فیلم است از آن واقعه تاریخی، نه عین آن. مگر می‌توان مطمئن بود که روایت تاریخی هرچند با گزینش منطبق بر رخداد تاریخ بوده؟ فیلم‌های هیچکاک نیز در واقع نوعی روانکاوی سینمایی است که شاید به قول شما روانکاوی بارزی است. اما در هر صورت هیچکاک چنان‌چنان نداشته جز اینکه موضوعات و مشکلات روانشناختی را دراماتیزه کند و طبیعی است در این حین خیلی از ملاحظاتی علمی، نادیده گرفته شوند.

• آیا این نقد متوجه کل این گونه سینمایی است یا محدود به کارهای هیچکاک است؟ یعنی اساساً نمی‌توان روانکاوی را در سینما دراماتیزه کرد؟ مثلاً شما در مورد کارهای دیوید لینچ نیز همین نظر را دارید؟

گرچه در کارهای لینچ نظریه‌های روانکاوی با دقت بیشتری به نمایش کشیده شده‌اند، اما اصل حرفی که گفته شد در فیلم‌های این کارگردان هم وجود دارد، یعنی توجه بیشتر به قصه، به جای وفاداری به اصل نظریه‌های علمی در حوزه روانکاوی. اصولاً قرار نبوده سینمای این سینماگران، درس‌های روانشناسی و روانکاوی باشد و کسی هم نمی‌تواند از نمایش این فیلم‌ها دستورالعمل بگیرد. روانکاوی یاد گرفته‌اند، تدریس نمی‌کنند. در همه فیلم‌های روانکاوی از آنجایی که نظریه‌ها تبدیل به قصه می‌شوند و در عین حال این قصه‌ها باید جذاب باشند، کارگردان نمی‌تواند همانند یک روانکاو در کلینیک عمل کند. آدم‌های این گونه فیلم‌ها، بیماری‌هایشان و روش‌های حل مشکل‌شان گرچه شباهت‌هایی با واقعیت دارند، باز تماماً کفلاً بر آن منطبق نیستند.

• مثلاً در «مارنی» شخصیتی که از رنگ سرخ وحشت دارد، وقتی مادر بد کارش همه چیز را برای او بازگو می‌کند و به قاتل بودن خود پی می‌برد، تمامی مشکلاتش بر طرف می‌شود.

بله از این نمونه مشکل‌گشایی‌ها در کارهای هیچکاک کم نیست و غیر از این هم نمی‌توانست باشد. اساساً روانکاوی پرسه طولانی مدت رشد است. مگر رشد یک درخت در عرض یک ساعت و یک روز، میسر است؟ ولی در فیلم زمان شگفته می‌شود. به همین دلیل است که در خیلی از فیلم‌های هیچکاک نمی‌توانیم سیر منطقی یک بیماری و چگونگی درمان آن را مشاهده کنیم.

محمد صنعتی با تخصص در رشته روانپزشکی و فوق تخصص در رشته روان‌درمانی از دانشگاه روانپزشکی لندن به نقدهای ادبی و هنری نیز اکتفا ندارد که حاصل نقدهای روانکاوانه او در این حوزه‌ها کتاب‌های «تحلیل‌های روانشناختی در هنر و ادبیات»، «زمان و نامیرایی در اثر تازکوفسکی» و «صداقت هدایت و هراس از مرگ» است. او هم‌اکنون به عنوان عضو هیأت علمی دانشگاه علوم پزشکی تهران مشغول به تدریس است. چندی پیش در نظرسنجی مجله «Sight & Sound» (سایت لندن سونند) هرگز چه هیچکاک نوازست پس از ۵۰ سال «همشهری کین» را جا بگذارند و جایگاه نخست را به خود اختصاص دهند. همچنین ۲۲ مرداد (۱۳ آگوست) سالروز تولد آلفرد هیچکاک بوده به این بهانه‌ها در گفت‌وگو با محمد صنعتی رابطه روانکاوی با سینمای هیچکاک را مورد بررسی قرار دادیم.

• وقتی از منظر روانکاوانه به فیلم‌های هیچکاک می‌پردازیم، با این نقد روبه‌رویم که آثار وی بیشتر روانکاوی بازاری هستند و شخصیت فیلم‌هایش فاقد ظرافت‌ها و پیچیدگی‌های روانکاوانه این نقد را نظر شما وارد است؟

نقدی را که مطرح کرده‌ید، در مواردی وارد است و کارهای هیچکاک کم و بیش این مشکل را دارند. اما شاید این نقد، رشته در یک توقع ناعادلانه باشد و آن اینکه ما از یک فیلم سینمایی بخوانیم نظریه‌های علمی روانکاوانه را آن گونه که در واقعیت رخ می‌دهد، مطرح کند. خود من هیچ‌گاه از فیلم‌های هیچکاک انتظار طرح نظریات دقیق و جزئی روانشناختی را ندارم، کما اینکه از هیچ فیلمی در هیچ ژانری این انتظار را ندارم. اگر فیلمی تاریخی ساخته می‌شود، بدان معناست که تمام حقایق تاریخی را آن گونه که رخ داده در فیلم رعایت کرده است؟ یا اصولاً مگر فیلم‌های رئالیستی قرار است تصویر آئینه‌ای از واقعیت باشند، که ما از فیلم‌های تاریخی به تصویر ببینیم؟ این گونه نیست. می‌تواند به‌خواهیم که برگردان تئوری به تصویر باشند؟ این گونه نیست. نویسنده و کارگردان ممکن است یک واقعه تاریخی را انتخاب کنند و بر آن اساس، داستان خود را تعریف کنند. حتی شاید برخی وقایع و اتفاقات مشهور



می‌شود آن سرسری کاری را که مثلاً در همان فیلم‌های «هزانی» و «هلمس شده» می‌بینید در هیر گیجه هم مشاهده کنید. در این فیلم هم در پایان یک روانکوب می‌آید و یکسری نظریات را روخوانی می‌کند و با کشف ساده ترومان دیوان کودکی، بیماری آنرا بهبود می‌یابد و مشکل حل می‌شود. پایلی هالیوودی که منتاسب با سینمای تجاری و گیشه‌ای است این گونه درمان و بهبود سریع، مطابق با همان انتظارات سلطه‌یاری عامه بود. در آن روانکوبی است. **«ناظر از این حیث فروغ»** در بین کارهای **هیچکاک بهتر از بلیه است. هر چند خود هیچکاک هم معترف بود و گفته بود «من مجبور بودم انسانی جنبه روانکاوی داستان را ساده کنم»**

من هم معتقدم در این فیلم هیچکاک جزئیات بیشتری را به کار وارد کرده است و شخصیت‌های «فروغ» پیچیدگی‌های بیشتری دارند و مشکلات به طور معجزه‌آسا برطرف نمی‌شوند و پروسه روانکوبی طی می‌شود. اما باز هم در «فروغ» مشکل به قوت خود باقی است و این مشکل به همان تنگنای باز می‌گردد که هو ما به آن اشاره داشتیم و هم به زبانی دیگر شما به نقل از خود هیچکاک گفتید: **ساده‌سازی موضوعات پیچیده و روانکوبانه منتها در مواردی این ساده‌سازی خیلی ساده‌گانه صورت گرفته است و در مواردی چون «فروغ» این ساده‌سازی با دقت بیشتری در نظر گرفته شده است. در مجموع نباید فکر کنیم می‌توانیم از این فیلم‌ها استفاده آموزشی کنیم چرا که ذهنیت و تصور افراد مطبوعات و فیلم‌ها از روانکوبی بسیار متفاوت از روانکوبی علمی است. بر داشتی که حتی برخی از تحصیل کرده‌های ما از مفاهیمی چون عقده ائدیب، جنسیت و ناخودآگاه و... باخبرند. برگرفته از بحث‌های روزمره و با همین فیلم‌ها بر داشت ذهنیتی از این مسائل نه در فیلم‌ها و نه متعاقباً در جامعه وجود دارد. نود و هشتاد درصد از آن که اطلاعات دقیق از روانکوبی و روانپزشکی داشته باشند به سلطه‌یاری در این حوزه اعتقاد دارند.**

«با این توضیحات، مجموع فیلم‌های روانکاوانه‌ای که از قرن ۱۹ به بعد در سینمای جهان رایج شد، از اعتبار می‌افتند اساساً این گونه سینمایی برای شما جذاب است؟»

**بله کاملاً.
داشته‌باشند؟**

برای من، هر فیلم و قصه‌ای که روایت می‌شود، می‌تواند از نظر روانکوبی جذاب باشد. چون تریاره جهان نفسی و ذهن انسانی است. شخصیت‌های داستانی و یا حتی ذهنیت راوی می‌تواند تحلیل شود. نه آن گونه که سینماگر آگاهانه روایت کرده بلکه آن گونه که در ناخودآگاه وی و یا ناخودآگاه راوی و شخصیت‌های آن می‌بیند. همان طور که می‌توان سینمای برگمان، زلر کوفسکی یا آنتونیونی را تحلیل کرد. منی‌توان به تحلیل سینمای هیچکاک پرداخت. در این خصوص به سه نکته اشاره می‌کنم: ۱- من از فیلم‌های «۱۹۳۰-۱۹۳۵» سینمای هالیوود معاصر «۱۹۳۰» یاد می‌کنم. چون در آن زمان سینمای متجددی در هر یک از آنها وجود دارد. مثلاً در کارهای خود هیچکاک، پدافلت و تئوتشکی‌هایی وجود دارد که پیش از آن اصلاً رایج نبود. هیچکاک موضوعاتی را انتخاب می‌کند و در فیلم‌هایش سگاس‌هایی را نمایش می‌دهد که همیشه در سینما پنهان می‌شدند. به عنوان نمونه هیچکاک از اولین کارگردانی است

که نوگات را در فیلم‌های خود نشان می‌دهد.

«ممکن است بگویید چه اهمیتی دارد»

اهمیتش در شکسته شدن تابوهایست. برای سرگرمی و صرف هیجان و یا شب تائوشکنی، بلکه برای راهیابی به حقیقت حقائق انسانی که نا شفاف بین نشسته و از نگاه‌ها بیرون نیایند. درست شناخته نمی‌شوند. برخی از موضوعات اجتماعی، سیاسی و حتی روانکوبانه توسط این نسل از فیلمسازان به سینما راه پیدا کردند. اما همه اینها برای ما امروز غایب شده است. ولی در زمان خود واقعاً آلت‌گذار بودند. ۲- علاوه بر این معتقدم نیازی نیست مثل فیلم‌های هیچکاک، ادعای روانکوبانه بودن فیلم مطرح باشند. یا بتوان از آن نقد و تفسیری روانکوبانه داشت. در مورد خیلی از فیلم‌های رئالیستی هم می‌توان تحلیلی روانکوبانه ارائه داد. من به همان میزان که می‌توانم از فیلم‌های هیچکاک و دیوید لینچ، برداشتی روانکوبانه داشته باشم، می‌توانم از فیلم‌های جان فورد، کیشلوفسکی یا کپارتسکی نیز چنین تفسیری داشته باشم. چه بسا شخصیت‌های این فیلم‌ها به واقعات روانکوبانه نزدیک تر باشند. چرا که این نوع سینما هم اساس انسان را منظر قرار می‌دهد و موضوع محوری آنها، روحیات انسان‌ها، بلورهایشان و روزمری‌شان یا اطرافیان است. از دل شخصیت این فیلم‌ها ذهن انسان و پیچیدگی‌های آن ترسیم می‌شود که برای من روانکوب بسیار جذاب است. ۳- در شاخه فیلم‌های روانکوبانه نباید محدود به کارهای هیچکاک یا برخی از کارگردانان معروف این حوزه شد. سینمای روسن پولانسکی، هیچ چیزی کمتر از سینمای هیچکاک ندارد. گرچه شاید به سلیبسی هم گفته شود. پولانسکی وجود ندارد و فیلم‌هایش چندان فستوایی نیست. اما کارهای او در این خصوص کم‌تقلیر است. مخصوصاً فیلم‌های اولیه او مثل «چاقو در آب» که بسیار قابل توجه‌اند. یا طرح «شرارتار» و «شیطان درون انسان» و همین‌طور خشونت انسانی، می‌برد بیان می‌شود. در سینمای پولانسکی جنایت و بزهکاری آن گونه روایت می‌شود که گویی بافته‌های ملانی کلاین را خوانده‌است!

«شما موضوع محوری آثار هیچکاک را چه می‌دانید؟»

موضوعات روانکوبانه مختلفی در کارهای هیچکاک طرح می‌شوند. **«می‌توان گفت موضوع مرگ، خط ثابت فیلم‌های هیچکاک است؟»** موضوع مرگ در کارهای هیچکاک جدی است و اگر مسله مرگ را از کارهای هیچکاک حذف کنید، تقریباً چیزی باقی نمی‌ماند. چون پایه ترس و دلهره‌ای که در تمامی فیلم‌های هیچکاک وجود دارد، در مرگ معنی پیدا می‌کند و در «جاساس دوسیمه‌ای» که در انسان بین مرگ و زندگی هست، اما در نگاه کلی تر باید گفت موضوع مرگ در بسیاری از زنگارها از جمله زنگار وحشت محویت دارد و اگر آن را حذف کنید، عملاً سینمای خلوداگی یا کمیک باقی می‌ماند. به هر ترتیب، هرچا نرس و هیجانی وجود دارد، قسمت اعظم آن به مرگ بازمی‌گردد. در این موضوع در کارهای هیچکاک جدی‌تر است. در اکثر کارهای هیچکاک، شخصیت‌ها یا در معرض مرگ یا به مرگ تهدید شده‌اند و یا به مرگ می‌اندیشند که البته برخی از واکنش‌ها چندان منطقی ندارد.

«چون نوع منطقی، منطقی سینمایی یا روانکاوی؟»

این موردی را که گفت در فیلم من مثل «برندگان» مشاهده است. این



سوال رایج منتقدان است که چرا «هاتلای» به رغم آن که می‌داند در اتاق بالایی که کلاخ‌ها هستند، خطر مرگ وجود دارد، نه تنها اقدامی برای فرار از مرگ ندارد که در راه روی خود می‌بندد تا هیچ گزیری از مرگ وجود نداشته باشد. به نوبه خود را در دلم مرگ می‌اندازد این موضوع خیلی با منطق سینمایی همخوان نیست اما می‌توان توضیح روانشناختی برای این رفتار و این تصمیم از آن داد.

توجیه فرویدی و بحث «غریزه مرگ» و کشش انسان‌ها به مرگ؟

در این مورد بحث غریزه مرگ که همان کشش به سمت مرگ است، بخش جدی نظریه فروید است؛ که به کشمکش می‌رسد و منجر به متکلیفیتی می‌شود که پیش از آن اشاره کردم. احساس دوسویه نسبت به زندگی و مرگ اما در سایر کارهای هیچکاک، من شاهد تفسیر رنگینی از مرگ نیز هستم که البته با همان غریزه مرگ فروید در هم آمیخته است. انور رنک و برخی دیگر از روانکاوان بیشتر به هراس از مرگ تاکید دارند. در فیلم‌های مختلف، هیچکاک مانند سرگیجه پیش از آن که غریزه مرگ مطرح باشد، هراس از مرگ مطرح است که کاراکتری به دلیل دین سقوط دوستش از بلندی و مرگ وی، از ارتفاع می‌ترسد. همان هراس از مرگ اما باز شاهد آن هستیم که شخصیت اصلی فیلم که نقش آن را جیمز استوارت بازی می‌کند، خود را در موقعیت‌های مشابه قرار می‌دهد که اینجا می‌شود همان غریزه مرگ و احساس دوسویه به زندگی و مرگ را یافت. حالا همه اینها در بیان و فرمی سینمایی بیان می‌شود و البته که سینمایبشتر یک صنعت است و تجارت بنابراین به قول برخی منتقدان تجاری از آن می‌شود، که از این منظر می‌توان گفت نه فرویدی است و نه رنگینی، چراکه دقیقاً با هیچ یک از این دو نظریه نمی‌تواند در همه جزئیات منطبق باشد، اما کلیاتی از آن را می‌تواند تبیین کند.

احتمالاً مطلع شده‌اید که در نظر سنجی مجله سایت آند سالوند «سرگیجه» هیچکاک امسال نوانست پس از ۵۰ سال «همشهری کین» را جا بگذارد و جایگاه نخست را به خود اختصاص دهد. سردبیر این مجله این تغییر را نتیجه تغییری دانسته بود که در فرهنگ نقد فیلم ایجاد شده است. شما این تغییر را در منتقدان داخلی هم می‌بینید؟

تنگه منتقدان سینما تحت تاثیر عوامل مختلفی است که مهم‌ترین آنها سلیقه بازار و میدان تجارت و صنعت است. از آن جایی که گفتیم سینما یک صنعت است و مثل هر صنعت دیگری باید سرمایه خود را از طریق فروش در بازار هدف بازگرداند، سینما نیز مجبور است متناسب با گیشه عمل کند و منتقدان هم در نقدهای خود نپیچانگی به گیشه دارند. اما این نگاه و این سیگنال لزوماً در ایران برقرار نمی‌شود. حالا هم اگر می‌بینید که «سرگیجه» در نظر سنجی «سایت آند سالوند» جای «همشهری کین» را می‌گیرد، به تغییر سلیقه‌ای بزرگی گردید که در بازار فیلم جهانی به وجود آمده است و منتقدان آن را درک کرده‌اند. البته این تغییرات خیلی هم بی‌دلیل و ناگهانی نیست؛ به میدان دیگری هم ربط دارد و آن نظریه‌های اخیر فیلم است که تحت تاثیر روانکاوی است. در این چند سال اخیر نظریه‌های فیلم تغییر کرده



است و منتقدان از نظریه‌های جدیدسوری تبعیت می‌کنند که نظریه‌های روانکاوی از جمله آنان است. این گرایش محدود به سینمایبشتر در سایر شاخه‌ها و حوزه‌های هنری نیز ما شاهد رشد این گرایش هستیم. سلیقه و نگاه مردم در سه دهه اخیر تغییر کرده است. مثلاً در حوزه ادبیات هم استقبال از کارهای داستاوپولسکی افزایش چشمگیری داشته که روانکاوانه بودن رمان‌های او نیز دلیل دیگری بر ترجیح این

نوع نگاه است. در عین حال عموم مردم از کشش و هیجان در فیلم استقبال می‌کنند و همگام‌تر به دنبال ناهنجاری‌های سینمایی و فلسفی هستند. از این رو منتقدانی که فیلم‌ها را لایه می‌کنند، خود تحت تاثیر بازار سینما قرار دارند و طبیعی است در نقدها و نظریه‌هایشان، علاوه بر جنبه‌های هنری فیلم‌ها، سینما را که همان شبکه تولیدکنندگان، توزیع‌کنندگان و بینندگان است، بیشتر مد نظر دارند و سهم این عوامل به حدی است که در برخی از نظرسنجی‌ها و در چندین‌ها، جنبه‌های هنری به حاشیه می‌روند. این انتقال در تاریخ سینما فراوان تکرار شده است. چه بسیار فیلم‌های ارزشمندی که در زمان خود مورد استقبال منتقدان و جشنواره‌ها قرار نگرفتند، چون در بازار سینما، موفق نبودند.

«مثل خود «سرگیجه» که در زمان خود برنده هیچ یک از رشته‌های جایزه اسکار نشد.

بله غیر از سرگیجه کارهای دیگری هم وجود دارند که در تاریخ سینما، سرنویست‌ساز بودند ولی اصلاً در حد و اندازه‌شان و در زمان خودشان، مورد توجه منتقدان نبودند و در مواردی هم با حملات آن روبرو بودند. اما بعدها با گذشت زمان، اعتبارات و برجستگی‌های برخی فیلم‌ها مورد فهم و توجه منتقدان قرار گرفته و در مقابل فیلم‌هایی به حاشیه رفتند که در زمان خود، فروش‌های استثنایی داشتند.

«خود شما در بین فیلم‌های مختلف هیچکاک، به کدام یک بیشتر علاقه‌مندید؟»

برای من هم «سرگیجه» در بین کارهای مختلف هیچکاک، برجسته‌تر است. البته این انتخاب، صرفاً به ارزش‌های سینمایی، هنری و روانکاوی «سرگیجه» مربوط نمی‌شود، چون اولین فیلمی بود که من از هیچکاک دیدم و سنن خیلی کمی داشتیم و همین موضوع باعث شده است، حس نوستالژیکی نسبت به این فیلم داشته باشم. البته به لحاظ سینمایی هم فیلم قابل‌تذاتی است. اما همان طور که گفتیم، اگر بخش آخر آن را نادیده بگیریم، آن جایی که یک روان‌پزشک می‌آید و مشکلات را به یکباره حل می‌کند.

